1058

…زودگذر را مغتنم بشمارد حالا هر كسي از راهي كه حال و نشاط دارد از همان راه، بیشتر تلاوت قرآنه يا نماز است يا مناجات و دعاست و يكي از اون اعمال و وظايف در شب قدر هم مذاكره‌ي علمي فرموده اند اين هم از افضل عبادات در شب قدر مذاكره ی علميه، يعني یه جمعيتي باهم باشند و راجع به معارف ديني صحبت كنند كه بر آگاهيشون افزوده شود و حركتي در روح و قلب انسان ايجاد كند. اميدواريم انشاءالله همين مجمعي كه داريم همين مقداري كه داريم صحبت مي‌كنيم و مي‌شنويم خداوند همين را از مصاديق همين عبادت قرار بدهد كه مذاكره ی علميه، يعني راجع به معارف ديني بحث مي‌كنيم و شايد از خلال آيات قرآن و بيانات معصومين عليهم السلام برقي هم در دلهاي ما بزند و اون ظلمت‌هايي كه در جان ما هست برطرف بشود. آيينه‌‌ي قلب ما، مي‌شود خداوند قدرت اين را دارد و لطف و عنايت اين را دارد كه در ظرف چند لحظه‌اي اين آئينه‌ي زنگار گرفته‌ي قلب آدمي را پاك كند پاكسازي بشود چون در شب قدر هم انسان بكوشد كه پاك‌سازي بشود و هم نوسازي بشود. يعني هم پاك كند جان را از ظلمت‌ها و تيرگي‌ها بعد هم وقتي كه صاف شد از بركات حق درش منعكس بشود. اين ممكن است و ما هم اميدوار اين مطلب هستيم و لذا از جمله ی كارهايي كه بر ما لازمه توبه است. توبه از وظايف حتمي ماست در اين شب. چون به هر حال آلودگي داريم در طول زندگي كه داشته ايم تيرگي‌ها در قلب ما پيدا شده آيينه‌ي قلب ما خيلي صاف نيست حالا بنده خودم را عرض مي‌كنم این خيلي صاف نيست و لذا چون صاف نيست ما از معارف ديني هم خيلي برخوردار نيستيم يعني اون حلاوت و شيريني مناجات با خدا و نماز و روزه و ساير عبادات را درك نمي‌كنيم. چون دندان موسوم به عقل ما يك قدری كند شده نمي تواند خوب اون قضيه جويدن را نسبت به اين غذاي معنوي انجام دهد اين غذاهاي جسماني هم دندان آدم خراب باشه نميتونه ديگه خوب بجود و خوب هضم كند اينه كه ما از اين جهت تيرگي داريم آلودگي داريم به همين جهت جمال حق هم در آيينه ی قلب ما اونطور كه بايد منعكس نمي‌شود اونوقت كه صفحه آئينه تيره بود مقابل آفتاب هم كه بگيريد آفتاب هم درش منعكس نميشه چون تيره است. مگر اين‌كه صيقلي بشود ديگه صيقلي كه شد خب منعكس ميشه. لذا توبه و استغفار براي ما مهمترین وظيفه است در اين شب. توبه هم فرموده اندكه مركب از سه چيزه علم است و حال است و عمل. اول انسان آگاه بشود واقعا باورش بشود که گناه سم مهلكه. اینکه قبول كند باور كند چون غالباً باورمان نشده كه گناه سم مهلكه. و لذا ما در گناه اقدام مي كنيم وحشت هم نمي‌كنيم چون نمي‌دانيم سهم مهلكه و حال اينكه ما در خوردنيها اگر احتمال بديم فلان غذا ممكنه مسموم باشه احتمالاً، پرهيز ميكنيم يك احتمال مسمومی بدهیم پرهيز مي‌كنيم و حال اينكه از گناهان پرهيز نمي‌كنيم چون نمي‌دانيم سم مهلكه. اول بدانيم که سم مهلكه. اينه كه دانستيد دنبال اين علم حال در ما پيدا ميشه يعني حال ترس. حال ترس و نگراني پيدا ميشه. دنبال حال ترس و نگراني عمل، اقدام، پيدا ميشه. مثل آدمي كه غذايي خورد نمي‌دانست بعد بهش گفتند که اين مسموم بود مثلا. اول فكر كرد غذاي خوبيه خورد و بعد گفتن اين مسموم بود به اين شكل. وقتي باخبر شد كه مسموم بود اين، وحشت مي‌كنه بدنش مي‌لرزه و رنگ از رخش مي‌پرد و عجب من غذاي مسموم خوردم به همين زودي خواهم مرد مي‌ترسه ديگه. اول آگاه نبود چون نبود غذا را هم خورد هيچ ناراحتم نبود. ولي بهش گفتند اين مسموم بوده همین که عالم شد كه اين مسموم بوده حال ترس درش پيدا ميشه همين كه ترسيد در مقام عمل بر مياد اقدام به معالجه مي‌كنه ميره فورا طبيب مراجعه مي‌كند و بعد هم دارويي ميدهند و اونی كه در معده دارد بيرون بريزه اين پاكسازي مي كند. بعد هم داروهايي كه مؤثر باشد و تقويتش كنه بهش ميدن ديگه. حالا همینجوره درباره ی گناه رو درباره گناه. ما گناهاني مرتكب شديم كه نمي دانسته‌ايم که سم مهلكه ولي از قرآن بدانيم، از بيانات معصومين بفهميم كه سم مهلكه. اگر به همين كيفيت ما بميريم با اين آلودگي های ما، خيلي ناراحتي داريم در برزخ ناراحتي‌ها داريم در محشر ناراحتي ها داريم اینقدر قرآن دادش بلنده كه مراقب باشيد با گناه وارد نشويد «من يَأتِ ربّهِ مُجرِماً»[[1]](#footnote-1) اون كسيكه با مجرميت وارد بر خدا بشود خيلي ناراحتي داره عذابهايي دارد گرفتاري‌هايی داره اينو ما بفهميم وقتي فهميديم ترس در ما پيدا ميشه و ما وحشت مي‌كنيم نكنه با همين حال بميرم. اونطوری كه امام سجاد عليه السلام در دعاي ابوحمزه اشك و آه دارد «فَمَنْ يكوُنُ اَسْوَءَ حالاً مِنّي اِنْ اَنَا نُقِلْتُ عَلي مِثْلِ حالي اِلي قَبْري»**[[2]](#footnote-2)** واي بر حال من، بر بدبختي من، اگر با همين كيفيت وارد خانه قبر بشوم. حال ترس درش پيدا ميشه. حال ترس كه پيدا شد در مقام عمل برمياد اقدام مي كند كه اين تيرگي‌ها را برطرف كند . اقدام عملي هم به سه زمان بر ميگرده زمان گذشته زمان حال زمان آينده. در زمان حال جداً تصميم ميگيره بر اجتناب كه اگه الان هم اگه گناه پيش آمد ديگه نكنه در زمان حال تصميم بر اجتناب دارد. تا بحال مرتكب شدم ولي الان ديگه آن را نمي‌كنم چون ديگه فهميدم ديگه. راجع به گذشته هم بايد جبران بكنم. گذشته هم گناهاني داشته ام حالا چي بوده گناها بايد بترسم ديگه. اون گناهان من حق الناس بوده حق مردم رو از بين بردم مال مردم رو از بين بردم آبروي كسي رو از بين بردم بايد در جبرانش باشه آيا نمازهايي ترك شده روزه هاي ترك شده بايد در مقابل جبران بشود. نسبت به آينده هم تصميم بر ترك گيرد. كه اگر در آينده هم پيش آمد بطور قاطع بايد تركش كند. اين سه مطلب توبه است ديگه يعني علم ، حال ، عمل. اول بداند كه گناه چه بلايي بر سر آدم مي‌آورد دنبالش ترس درش پيدا بشه، دنبال ترس هم اقدام عملي. اقدام عملي، پرهيز فعلي، تصميم به امساک در آينده و جبران گذشته. و لذا وقتي آن مرد آمد خدمت امام، حضرت امیر (ع) گفت استغفرالله، اين كلمه رو گفت استغفرالله. من از خدا طلب مغفرت مي‌كنم. مولا عليه السلام فرمود: «ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ أَ تَدْرِی مَا الِاسْتِغْفَارُ»**[[3]](#footnote-3)** مادرت عزادارت شود هيچ ميفهمي استغفار يعني چه؟ يعني به همين سادگي؟ استغفرالله تموم شد. همين كه گفتي استغفرالله، ديگه اين تمام گناهان آمرزيده شده و ديگه راحت شدي؟ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ**[[4]](#footnote-4)** اين كلمه مادرت عزادارت باشه در لسان عرب در مقام توبيخ گفته ميشه. يعني تو بميري بهتر از اينه كه زنده بماني یه حرف بي‌معنا بزني. یه كاري يا گفتاري كه بي اساس باشه دنبالش رو نگيري اين چه فايده داره؟ زنده بماني هي استغفرالله استغفرالله ولي در مقام عمل هيچ کاری،اقدامي نكني. ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ**[[5]](#footnote-5)** مادرت عزادارت باشه يعني بودن تو به اين شكل چه فايده اي داره؟ بعد فرمود: امّا استغفار درجه عليّينه درجه انسانهاي عالي‌مرتبه است انسانهاي بلند مقام و بعد فرمود كه چند معنا دارد. يكي اينكه نسبت به گذشته پشيماني واقعي داشته باشد نسبت به آينده تصميم قطعي بر ترك داشته باشه و گذشته را هم اصلاح کند حالا قضا حق مردم بوده قضاي حقوق الهي بوده اين را هم اصلاح كند. حالا از جمله‌ي رواياتي كه عرض ميكنم اينجا از امام صادق (ع) كه علم ما را نسبت به گناه بيفزايد چقدر اين سم مهلكه. فرمود: «قال عليه(9:51) پدرم امام باقر (ع) مي‌فرمود كه: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنَ اَلْخَطِيئَةِ»**[[6]](#footnote-6)** هيچ چيزي براي قلب آدم زيان‌آورتر از گناه نيست. هيچي قلب آدم را فاسد نمي‌كند . به اين قلب گوشتي منظور نیست همان جان آدم روح آدم اوني كه خیلی فاسد ميكنه گناهه. بعد فرمود انسان كه گناه ميكنه لذت بخشه ديگه. اين حلاوت گناه هی به خورد قلب مي‌رود قلب آميزش با گناه پيدا مي‌كند حلاوت و شيريني او در دل رسوخ مي‌كند تا به جوري مي شود كه «تَغْلِبَ عَلَيْهِ»**[[7]](#footnote-7)** اين گناه بر قلب آدم مسيطر ميشه مسلط مي شود «فَيَصِيرَ أَعْلاَهُ أَسْفَلَهُ»**[[8]](#footnote-8)** پايين بالا ميشه اصلا واژگون ميشه. پايين بالا، بالا پايين می شود. يعني اين قلب آدمي بر اثر طبع اولي چهره‌اش رو به خداست. رو به خدا ساخته شده. ولي در اثر اينكه گناه زياد مرتكب ميشه برميگيرده، قلب وارونه مي‌شود يعني پشت به خدا مي‌كند رو به دنيا و لذات حيواني مي كند پشت به خدا مي‌كند «يَصِيرَ أَعْلاَهُ أَسْفَلَهُ»**[[9]](#footnote-9)** ولذا ؟؟(11:08) که آيه قرآن داريم: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»**[[10]](#footnote-10)** مردمي كه بي پروا باشند در اعمال بد، زشت‌كاريها، كم كم دم مردن به جايي ميرسد كه حال تكذيب به خدا پيدا مي كند. آيات خدا رو تكذيب مي‌كند. نبوت را به استهزاء مي‌گيرد. اون قصه‌ي اون مرد که شنیده اید شاید دیگه كه يك زني خب دل بستگي پيدا كرده بود و بعد يك شعري را هميشه درباره او ميخوند بجاي اينكه آدم لااله الا الله بگه مثلا الحمدالله بگه قرآن بخونه اونو هميشه ميخوند «یا رُبَّ قائلة یوما و قدتعبت این الطریق الی حمام منجاب»**[[11]](#footnote-11)** اين شعر را در فراق او ميخوند تا دم مرگ هم به همين شكل بود. دم جان دادن هم ي كسي بالا سرش آمده بود تلقين ميخوند ميگفت بگو لا اله الا الله بجاي اون ميگفت «یا رُبَّ قائلة یوما و قدتعبت این الطریق الی حمام منجاب»**[[12]](#footnote-12)** بجاي لا اله الا الله اينو ميگفت عاقبت با همين شعر جان داد. خب آدمي كه گرفتار بشود و قلب عاشق اين مطلب ميشه ديگه و دم جان دادن هم به اين بدبختي بزرگ مي‌رسه. چون دم جان دادن ميفهمد الان اوني كه ازش ميگيره خدا ازش ميگيره ديگه به خدا هم بدبين ميشه. در آن حال دشمن با خدا جان مي‌دهد. چون ميبينه که همه ی اون محبوبها رو خدا ازش ميگيره اين دل بستگي داره ديگه. دل به يك پول بسته دل به این ریاست زن بسته دل به قيافه و مقام بسته و دم مردن خدا حائل مي شود ميان انسان و محبوبات دنيوي‌اش. طبعا انسان دشمن ميشه با كسي كه محبوب او را ازش ميگيره. اين معلومه ديگه. چون در جان دادن اين جور ميفهمد كه خدا دارد ميگيره به خدا بدبين ميشه دشمني با خدا پيدا مي كند با بغض به خدا از دنيا مي‌رود اين ديگه بدبختي ابديه دیگه. لذا باید مراقب باشه كه دل بستگي پيدا نكنه. فناپذيرها را در دل جا ندهد آدم مي‌فهمد که فناپذيره ديگه خب بالاخره فاني خواهد بود هر چه که هست انسان عاقل فاني را معشوق خودش قرار نمي‌دهد، وابسته ی به او نمي شود، او كه افتاد من هم ميفتم ، وابسته اینه ديگه. آدم وابسته به چيزي شد اون كه افتاد منم ميفتم. چرا وابسته به چيزي باشم که خواهد افتاد؟ وابسته به چيزي ميشوم كه بقا داره ابديت دارد هرگز نمي‌ميرد «هُو الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ »**[[13]](#footnote-13)** انسان عاقل با باقي عشق مي‌ورزد نه با فاني. به چيزي دل ببندم كه وقتي از دستم رفت ديگه ظلمت منو نگيره. به چيزي دل ببندم كه هميشه با منه. در موقع جان دادن با منه. در شب اول قبر با منه. در برزخ و محشر با منه. فلذا «الا بِذِكرِ الله تَطمَئِن القُلوب»**[[14]](#footnote-14)** «مَوْلایَ بِذِکْرِکَ عَاشَ قَلْبِی»**[[15]](#footnote-15)** در همین دعاي ابو حمزه امام عليه السلام يادمان مي دهد كه بگویید خدايا اصلاً حيات قلب من با ياد تو است. به ياد تو زنده‌ام «مَوْلایَ بِذِکْرِکَ عَاشَ قَلْبِی وَ بِمُنَاجَاتِكَ بَرَّدْتُ أَلَمَ الْخَوْفِ عَنِّي»**[[16]](#footnote-16)** هي دارم با تو مناجات مي‌كنم كه اين قلبم،درد قلبم برطرف بشود حيات پيدا بكنم. عافيت قلبم به ذكر تو است. ؟ لذا فرمود: «إنَّ أدْنی ما أصْنَعُ بِالْعَبْدِ»**[[17]](#footnote-17)** اين هم باز چوبيه خدا ميزنه. فرمود كمترين چوبي كه به بنده ام ميزنم اون بنده اي كه شهوت خودش را بر اطاعت من ترجيح بده، اونجايي كه من ميگم نكن شهوتش ميگه بكن حرف شهوتش گوش بده به حرف من اعتنا نكند اول چوبي كه مي‌زنم اينه كه از ذائقه‌ي او حلاوت مناجاتم را برميدارم. ديگه اصلا احساس شيريني نمي‌كنه اين اوّل چوب، بزرگترین چوب آن هست.كه آدم نفهمد نماز بخواند حلاوت نفهمد قرآن بخواند شيريني نفهمد مناجات با خدا بكند و هي چرت بزند و هيچ گونه احساس لذت نبرد. داره با رفيقش حرف ميزنه بگو بخند داره و خيلي زنده خيلي هوشيار اما با خدا همش چرت ميزنه. نماز در حال چرته، دعا در حال چرته قرآن در حال خستگيه. هي خسته ميشه هی می خواند و هي ورق ميزنه كه كي تمام ميشه اين جزء مثلا، حالا ميخواد هر روز یک جزء بخونه حالا يك جزء خوندن مگر یه وظيفه ايه؟ هي ورق ميزنه چرا تمام نميشه اينكه داره از قرآن مي‌گريزد كه، اينكه به قرآن نزديك نميشه. و لذا » أدْنی ما أصْنَعُ بِالْعَبْدِ**[[18]](#footnote-18)** كمترين چوبي که به بنده ام ميزنم إذا اثَرَ شَهْوَتَهُ عَلی طاعَتی**[[19]](#footnote-19)** وقتي که شهوت خودش را بر طاعت من ترجيح بده أنْ احَرِّمَهُ لَذیذَ مُناجاتی**[[20]](#footnote-20)** از اون لذت مناجات خودم محرومش مي‌كنم». منها خب ما هم كه از اول درك نكرديم خب نباشیم مثلا برای ما خيلي چيز نيست ما ؟ بله چیزهایی را خب، بله خوب پول رو مي‌شناسيم اگه بخواهند پول رو از ما بگيرن ناراحت ميشيم ميخواهيم جان بدهيم مثلا. كسي بخواد پول ما رو از ما بگيره چون جمال پول رو شناختيم دیگه از اول ديگه. بله غذاهاي خوب خورديم اگر از ما بگيرن به ما نان و پنير بدهند ناراحتيم به غذاهای خوب فهميديم كه قضيه چيه، چون این حلاوت چلو كباب رو فهميدم مثلا، جمال پول شناختم اگه بخوان بگيرن ناراحتيم ولي جمال خدا رو نشناختم لذت مناجات نشناختم، بگویند ازت بگيريم خوب يباييد بگيرين خيلي مهم نيست براي نااهلان مهم نيست براي اهل از جان دادن بدتره اگه از اونا بگيرن. **فکیف** أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ**[[21]](#footnote-21)** اون كه ميگويد بعد «**فکیف** أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»**[[22]](#footnote-22)** «رَبّی صَبَرْتُ عَلی عَذابِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلی فِراقِکَ»**[[23]](#footnote-23)** چطور من با فراقت صبر كنم گفتن اين حرف خيلي آسانه اما تحقق اين مطلب در جان آدم به این آسان نيست. بعد فرمود: «إِنَّ الْعَمَلَ السَّیئَ أَسْرَعُ فِی صَاحِبِهِ مِنَ السِّکینِ فِی اللَّحْم»[[24]](#footnote-24) يك كارد تيز، برنده، روي گوشت چقدر زود اثر مي‌كنه، فرمود گناه در قلب آدم از اين هم سريعتر اثر مي‌كنه. قلب آدم زخم شده ما نمی فهمیم . اينقدر كاردها خورده به قلب ما، قلب مجروح شده اصلا تكه تكه شده پاره پاره شده ولي احساس نمي كنيم. وقتي که از اين دنيا رفتيم درد و داد ما بلند ميشه از اين دنيا كه رفتيم، الان مخدرات تخدير كرده ما را. چون وقتي تخدير كند بدن را عمل جراحي كند آدم نمي‌فهمد خوب تخدير شده ديگه بيهوشه تخدير شده، عضو احساس نمي كند تكه تكه اش مي كنند در اون حال هيج نمي فهمد همين كه رفع تخدير شد دادش دیگه بلند ميشود اون وقت مي فهمد درده. الان ما تخدير شده ايم. الان خب با زن حرف مي زنيم با اولاد حرف مي زنيم یه غذا مي خوريم منظره ها مي‌بينيم و اينها تخديره ولو هروئین هم نباشیم تا حالا اونها که هستند در حال تخدیرند. ما با همينا هم تخدير ميشيم و لازم نيست كه حالا مثلاً افيوني باشه يا هروئینی باشیم که همین ها هم همينم ما را تخدير كرده ما را. با زن و بچه حرف زدن و دنبال رفيق و با گرانفروشي و ارزان فروشي و ارزان بخري و همينا. و الان ما در حالت تخديريم. اطراف ما رو گرفتن. صبر كنيد همه از ما دست بكشن. اون لحظه اي كه نه زن هست و نه اولاد هست و نه خانه هست و نه رفيق هست و نه هيچي هيچي، تنها يك لا كفن وارد ظلمت قبر مي‌شود. «[فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=50&AYID=22)»**[[25]](#footnote-25)** تو قرآن ميخوانيم. «[فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=50&AYID=22)»**[[26]](#footnote-26)** در آن موقع پرده را كنار مي‌زنيم حالت تخدير برطرف ميشه اون دردها در جانم آشكار ميشه. چنان نعره مي‌زنن كه تن سگ و گرگ بيابان را بلرزاند فلذا رد مي‌شدن رسول خدا با اصحابشان يا حضرت عيسي با اصحابشان كنار قبري، فرمودند اين قبر در حال عذابه صاحب اين قبر. نعره ها دارد. منتهي اطرافيان نمي‌شنيدن. رسول خدا گوش برزخي داشت او ميشنيد. صاحب اين قبر نعره ها دارد ناله ها دارد فريادها ميكشه منتها اون وقت كشف غطاء شده ديگه «[فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ](http://tadabbor.org/?page=tadabbor&SOID=50&AYID=22)»**[[27]](#footnote-27)** فرمود كه تو كارد تيز در گوشت اون اندازه اثر نمي‌كند كه گناه قلب آدم را پاره پاره مي‌كند ولي حالا نمي‌فهمد و وقتي جان از بدنش درآمد ميفهمد. « وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ»**[[28]](#footnote-28)** قرآن تعريف ميكنه در سوره واقعه. ؟(20:15) سوره‌هاي قرآن را بخوانيم و در آن بينديشيم ديگه. سه گروه ميكنه قرآن، اصحاب الميمنه، اصحاب المشئمه، مقربين. اصحاب الشمال كيانند. «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ. فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ»**[[29]](#footnote-29)** يك گروهي هستند در ميان آبهاي داغ و جوشان جهنم افتاده اند «وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ»**[[30]](#footnote-30)** دود هست سایه اما دودي است كه سوزان است. هم تاريك هست هم سوزان «لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ»**[[31]](#footnote-31)** نه برودتي احساس مي كند و نه اينكه احترامي اونجا مي‌بينند. اینها کیانند؟ «إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُتْرَفِينَ»**[[32]](#footnote-32)** اینها مردمي بودند در دنيا مترف بودند عياش بودند خوش‌گذران بودند هرچه بالاي سرشان فرياد مي كشيدي بابا هميشه اين نيست هميشه اين خوش گذراني نيست هميشه اين صحت بدن نيست هميشه اين سفره هاي چرب و نرم نيست اين تمام ميشه یه خانه ی قبري در کاره اینها نه، اعتنا نمي دادند. « إنَّهم كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُتْرَفِينَ وَ كانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ»**[[33]](#footnote-33)** دنبال گناهان بزرگ با اصرار مي‌رفتند. خب اين يك چند آيه و جمله اي كه ‌می خواستم بزرگي گناه رو نشون بده كه گناه با آدم چه ميكنه كه آدم بداند اين گناهان سم مهلكه در جان ما، كه اگر با همين سم مهلك بميريم اونجا بدبختيها داريم. حالا در دنيا هم گرفتاري داريم در اثر همین ها. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»**[[34]](#footnote-34)** مردمي كه از قرآن گريخته اند پشت به قرآن كرده اند زندگي محنت باري دارند تو همين، دنيا پول دارند آسايش ندارند موجبات رفاه دارند اما رفاه ندارن خب زندگي پر محنته اين هست و تازه اين هم مهم نيست وقتي رفتن به اونجا، آن وقت بدبختي شروع ميشه. و لذا مولاي ما فريادش اينه كه: «وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ»**[[35]](#footnote-35)** اي مردم من راه را ميشناسم من راهنماي شما هستم ديگه، من ميبينم اين پوست نازك شما صبر بر آتش ندارد. نميتونيد شما. امتحان كرديد كه اگر تابستان اين آسفالت خيابان داغ باشه پاي برهنه روي اون نميتونيد راه بريد شما. پا بزنيد ميسوزيد. خار در بدن شما بخلد دادتون بلند ميشه چطور ميتوانيد توي جهنم ميان دو تابه ی آتش قرار بگيريد بالا آتش پايين آتش. ميان دو تابه ی آتش، اين سخن نهج‌البلاغه است «وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ، فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ»**[[36]](#footnote-36)** بر خودتان رحم كنيد «فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا»**[[37]](#footnote-37)** خودتان را آزمايش كرده ايد در سختي هاي دنيا كه «أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ»**[[38]](#footnote-38)** خار به بدنش ميرود دادش بلند ميشه «وَ الرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ»**[[39]](#footnote-39)** زمين داغ او را مي‌سوزاند «فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابَقَيْنِ مِنْ نَارٍ»**[[40]](#footnote-40)** چطور مي‌تواند ميان دو تابه ی آتش بيفتد و با سنگهاي داغ تفتيده هم خواب باشه. بنابراين ما مردمي كه اعتقاد داريم به اين مطالب رو. ما با كفار كه حرف نمي‌زنيم با مومنين حرف مي‌زئيم ديگه ما مومنيم باور كرده‌ايم همه اينها رو ديگه. باور مرگ باور ما شده. برزخ باور ما شده. محشر، قيامت، حساب باورمان شده كساني كه اينجور باور دارن با چه عذری آسوده خاطر زندگي مي كنند با كوله بار گناهان و معاصی، 24:05، چطور؟ چرا؟ باز چه عذري دارند. حالا برفرض گرفتيم ما، اون لحظه‌‌ي آخر عمر، توبه لحظه‌ي آخر عمر آنچنان مؤثر باشه كه يك عمر لجن كشيده ما را اصلاح كند. يك عمر آتش گرفته ی ما را اصلاح كند برفرض گرفتيم آخرين لحظه‌ي عمر اگر توبه كار بشويم همه‌ي گذشته را اصلاح مي كند اما از كجا كه همين لحظه آخرين لحظه نباشه از كجا؟ چه ميدونيم تا كي زنده‌اند همين الان نميشه نفس بند بياد. چه قدر ديده ايم افرادي را كه به عشق اينكه زنده هستند از خانه بيرون آمده اند ديگه به خانه بر نگشته اند. چقدر ديديم؟ چقدر ديديم افرادي را كه به اميد اينكه سالها زنده‌اند تو بستر خواب رفتند صبح جنازه‌ شان را بيرون آوردند مگر اینهارا ندیده ایم مگر هواپيما سوار نشدن همينكه رفت بالا سقوط كرد. اینجوریه ديگه. آيا اينطور نيست؟ چقدر ديده ايم افرادي كه بدون مرض بدون علت، بدون هيچ گونه بيماري سر سفره جان داده اند. توي كوچه و خيابان افتاده اند. سرمنبر افتاده اند. موقع حرف زدن. خب مرحوم خندق آبادی رضوان الله عليه مگر نبود ؟ شب بيست و يكم ماه رمضان بود ديگه. شبي كه ماه رمضان بود بالاي منبر هم براي مردم صحبت ‌ميكرد و قرآن به سر گرفته بودند ديگه در همان جمله «به علي به علي» ناگهان نفس بند آمد افتاد خب اینها را مگر ندیده ایم؟ پس از كجا كه همين لحظه آخرين لحظه ی عمر آدم نباشه. از اينكه من دل خوش باشم هنوز كه زنده ام هنوز كه مريض نيستم آثار و علائم مرگ و مرض در خود نمي بينم اين دلخوشي شيطانيه، اين دلخوشي عقلايي نيست اين شيطان وسوسه ميكنه و الّا انسان عاقل احتمال که ميده كه، اين طور باشه كه احتمال ميده همین لحظه لحظه ی آخر باشه نبايد در فكر باشه؟ حالا برفرض گرفتيم نه حالا ما زنده‌ايم بله يك امان نامه اي از جانب خدا رسيده مهر كرده خدا، جناب عزرائيل هم مهر كرده اونم امضا كرده که هنوز زنده ايد شما مثلاً، هنوز 50 ساله ديگه 70 ساله هم زنده ايد بسيار خوب. حالا زنده ایم. ميخواهيم ببينيم آيا اوني كه الان نمي گذارد ما به راه توبه درآييم چيه؟ اوني كه الان مانعه، نمي‌گذارد از راه گناه برگرديم به راه توبه و سوي خدا برويم اون چی هست؟ آيا اين مانع فعلي در آينده از سر ما دست برميدارد. ديگه ما را رها مي‌كند؟ همين الان مانعه؟ ده ساله ديگه مانع نخواهد بود؟ حالا صبر كنم ده ساله ديگه بيست ساله ديگه. چيه اون مانع؟ وقتي دقت كنيم مانع ما مقهوريت در مقابل شهوات. همينه. چون در مقابل شهوت مقهوريم. هواهاي نفساني اجازه به ما نميدهد كه تركش كنيم و رو به خدا برويم. مقهور شهواتيم. اين حالت مقهوریت شهوات هميشه هستم. هيچ ممكن نيست يك روزي پيش بياد كه در اون روز آدم مسلط بر نفس اماره بشود. اين شيطان مكار و كهنه كار را به زانو درآورد همچين روزي خدا خلق نكرده در هر روزي، در هر شرايطي در هر سني انسان مقهور شهواته. اهوای نفساني برش غالبه بلكه هر چه سن آدم بالاتر مي‌رود شهوات راسخ تر ميشه راستی انسان گاهی فكر ميكنه كه در سن جواني من بهتر بودم روشن تر بودم روحم لطيف تر بود احساسات و عواطف ديني ام خيلي بهتر بود هي هرچه بالا آمدم سنم بالاتر رفته بدتر شدم. و شهوات در من راسخ تر شده و مي فهمد كه سن هر چه بيشتر بالاتر مي رود اين شهوات نفساني رسوخ بيشتر ميشه. آدمي كه نتواند درخت نهال امسال را از ريشه بركند موكول به ده سال دیگه اين بهتر می تواند بکند؟ اين بدتر ميشه براي اينكه اون درخت ريشه دار تر ميشه تنومند تر من پيرتر و ضعيف تر. مني كه در سن جواني نتوانم اين نهال عصيان را بركنم اگه ده ساله ديگه شد نهال عصيان ريشه دار تر شده من ضعيف تر شدم چطور مي توانم بركنم. و لذا رسول خدا فرمود: «یَشیبُ ابنُ آدمَ و یَشُبُّ فیهِ خَصلَتانِ : اَلحرِصُ و طول الطَّمَعُ»**[[41]](#footnote-41)** بله،و آدميزاد پير مي‌شود ولي دو خصلت درش جوان می شه. خودش پير ميشه اون دو خصلت درش جوان ميشه. يكي حرص دنياداري يكي طول آرزو. هر چي پيرتر ميشه، بيشتر جمع ميكنه. هر روز میگه: حالا 150 سال ديگه هستم «یَشیبُ ابنُ آدمَ و یَشُبُّ فیهِ خَصلَتانِ»**[[42]](#footnote-42)** و اينكه آدميزاد پير ميگردد و خواب آخر سحرگاه گران مي‌گردد. قسمت اول شب خوابش سبكه يك داد ميزني بيدار ميشه آخر شب كه موقع بيدار شدنه تازه به خواب سنگين رفته دهل هم بالای سرش بزني بيدار نميشه. خب این هم، آدمی پیر چو شد حرص جوان ميگردد. خواب در وقت سحرگاه گران مي گردد.[[43]](#footnote-43) خب پس این عقلايي نيست. منظور اينكه امشب که شب احتمال شب قدر بيشتر ميرود ما يك مقدار بيشتر دقت كنيم و اين آيه قرآن هم که وعده و بشارت ميده. «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ»**[[44]](#footnote-44)** خوشا به حال آنها، گنهكارها، همون گنهكارهايي كه ستم بر خودشان كرده اند زشتي ها داشته اند اما به ياد خدا افتادند، ترس خدا در دلشان نشست و فرياد يا رباه كشيدند و خدا هم جواب لبيك به آنها را داد. خدا وعده ميده به اين کیفیت. در شأن نزول اين آيه هست كه معاذ ابن جبل وارد شد حضور پيغمبر اكرم، گريان بود بعد فرمود چرا گريه مي‌كني؟ گفت بيرون در يك جوانيه خيلي خوش سيماست. خوش لباسه مانند مادر بچه مرده گريه مي‌كنه نالانه. {پایان فایل اول}

{شروع فایل دوم} رسول خدا او را طردش كرد گفت برو اي فاسق از جلو من كنار كه نكند آتش تو مرا هم بسوزاند. اين طرد رسول خدا این خودش مسئله‌اي هستآيآ

. هم ميخواد عظمت گناه را در نظر او نشان بده كه دیگه بعدها خودشو گرفتار نكنه و هم ديگران عبرت بگيرند . اينا هم گناه رو سبك نشمارن. حالا گناه كرده حالا فورا هم بگه خب عيبی هم نداره اين گستاخيش بيشتر ميشه. گناه در نظرش كوچيك ميشه برای اینکه گناه را بزرگ جلوه دهد اهميت بدهد طردش مي كند گفت تا سوزش دل او بيشتر بشه بيشتر بسوزه بيشتر داد بزند تضرع بيشتر تا اینکه روح لطيف تر ميشود. همون لحظه‌ي اول نميشد اون روح لطيف نميشد اون گستاخيش كم نمي شد. و لذا طردش كرد گفت برو جلو چشمم بيرون. آتش تو مرا مي‌سوزاند اين خيلي ترسيد. ترس درش بيشتر شد و رفت يك مقدار غذايي برداشت رفت بيرون شهر از مدينه خارج شد. توي كوهها، رفت اونجا دستش رو به گردن بست بنا كرد در خانه خدا راز و نياز كردن كه خدايا من بنده‌ي گنهكار تو ام من بد كردم جاهل بودم نفهميدم. در خانه‌ي پيغمبرت رفتم او هم طردم كرده. ديگه من پناهي جز تو ندارم فقط مستقيما در خانه‌ي خودت آمدم تو را به بزرگي خودت قسم ميدهم كه از من درگذر. مشغول به دعاها و عبادات و سجده ها و تنها مقدار قوت مختصري هم داشت كه نميرد گرسنه از بين نرود. چهل شبانه به همين كيفيت بود. بعد چهل شبانه گفت خدايا در اين چهل روز چه كردي با من، اگر از من گذشته اي به وسيله پيغمبرت به من اعلام كن. اگر نگذشته‌اي همين الان يك آتيشي بياور من بسوزم که دیگه به رسوايي قيامت مبتلا نشوم. در همين حال آيه نازل شد به رسول خدا «[وَ الَّذينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلي‏ ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=135)، [أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=136)»**[[45]](#footnote-45)** يعني اون كساني كه گناه كرده اند، بدي كرده‌اند، بعد به ياد خدا افتادند. از خداوند طلب مغفرت كرده اند. بعد خودش ميگه خب اگر من نيامرزم كه بيامرزه َ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ[[46]](#footnote-46) به پناه من آمده، در خانه‌ي من آمده اگه من هم ردش كنم كي پس او را پناهش مي‌دهد؟ بعد دنبال اينها هستند جزايشان مغفرت خدا و بهشت ابدي خداست وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ**[[47]](#footnote-47)** اين آيه كه نازل شد رسول خدا خيلي خوشحال شد. متبسم شد به يارانش فرمود برخيزيد با من برويم دنبال آن جوان تائب. گفتن آقا در فلان كوه اونجا رفته مشغول عبادته. باهم آمدن كنار اون جوان ديدن آفتاب تابيده صورتش سياه شده موهاي بدن بلند شده و بدنش لاغر شده پوست به استخوان چسبيده. رسول خدا آمد. دست خداست رسول خدا. آمد كنار اين جوان دست كشيد بر چهره‌ي او، خاكها را از سر و صورتش پاك كرد. اين دست به گردن بسته بود رسول خدا باز كرد. فرمود بشارت آورده ام خدا از گناه تو گذشت. تو مقبول درگاه شدي. خدا بشارت داده « أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»**[[48]](#footnote-48)** اين لطف خداست عنايت خداست.

كنون بايد اي خفته بيدار بود.[[49]](#footnote-49) الان بايد بيدار شد ديگه .

چو مرگت درآيد ز خوابت چه سود؟ كنونت كه چشم است اشكي ببار[[50]](#footnote-50)

هميشه اين چشم نيست. الان كه هست

كنونت كه چشم است اشكي ببار/ زبان در دهان است عذري بيار/ نه پيوسته باشد روان در بدن / نه همواره گردد زبان در دهن[[51]](#footnote-51)

 اينجور نيست كه هميشه اين زبان تو دهن بچرخد. الان هستن مريضهايي كه قادر به حرف زدن نيستن. اينجور نيست هميشه اين خون در رگهاي ما با کمال نشاط در جريان باشه.

نه پيوسته باشد روان در بدن / نه همواره گردد زبان در دهن/ كنون بايدت عذر تقصير گفت / نه چون نفس ناطق زگفتن بخفت/ غنيمت شمار اين گرامي نفس/[[52]](#footnote-52)

اين نفسي كه دارد رفت و آمد مي كند هوايي است كه داخل ريه ميشه بسته ميشه گاهي یا (ریه؟)4:59 فایل دوم مادامي كه اين نفس هست اين را مغتنم بشمار.

كه بي مرغ قيمت ندارد قفس.[[53]](#footnote-53) اين بدن آدم قفسه. تا اين مرغ درش هست قيمت داره ولي قفس بي مرغ كه فايده ای نداره كه. اين مرغ هميشه نيست ميپره از اين قفس بيرون مي‌رود. كه بي مرغ قيمت ندارد قفس. پس از اين نفسي كه الان داري /مكن عمر ضايع به افسوس و حيف/ كه فرصت عزيز است و الوقت سيف[[54]](#footnote-54) خدا هم دعوت كرده. « قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ»**[[55]](#footnote-55)** اي بندگان گنهكار من از رحمت من مأيوس نباشيد. در عين حال گنهكاريد ولي مال منيد باز هم بنده منيد. « يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ»**[[56]](#footnote-56)** من شما را از خودم جدا نمي‌دانم، از خودم طرد نمي‌كنم، باز هم مال منيد، من ارچه هیچ نیم هر چه هستم آن توأم. مرا مران که سگی سر بر آستان توأم. بندگان گنهكار من. به رسولش هم پيغام داده « وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»**[[57]](#footnote-57)** اگر هم این بندگان من آمدن در خانه ات طردشان نكنيد سلام مرا به آنها برسانيد. بگو «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»**[[58]](#footnote-58)** خدا بر شما رحمت خودش را ؟؟ 6:26 كرده بريد در خانه من. « وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ»**[[59]](#footnote-59)** در خانه ام بازه. به قول شاعر هم، بازآ باز‌آ/ هر آن چه هستي باز آ/ گر كافر و بت پرست و گبري باز آ/ اين درگه ما درگه نوميدي نيست/ صدبار اگر توبه شكستي بازآ/[[60]](#footnote-60)

 باز من قبولتان مي‌كنم. و لذا به عيسي عليه السلام مي‌فرمود: «یا عِیسَى کَمْ أُطِیلُ النَّظَرَ وَ أُحْسِنُ الطَّلَبَ وَ الْقَوْمُ فِی غَفْلَةٍ لَا یَرْجِعُونَ»**[[61]](#footnote-61)** تا كي من به انتظارشان بنشينم كه بر گردند اينا برنمي‌گردند تا كي منتظرشون باشم. تا كي دنبالشون بگردم. « لَو علَمُ المُدبِرونَ عَنّي كَيفَ انتِظاري لَهُم وَ رِفقی بِهِم وشَوقي إلى تَرکِ معاصیهم»**[[62]](#footnote-62)** اگر اينهايي كه پشت به من كردن و رفتن اگر بفهمن كه چقدر منتظرشون هستم اشتياق توبه شان رو دارم كه برگردن اگر بفهمن از شدت اشتياق مي‌ميرن. جان ميدهن از اشتياق من. حالا واقعا وااسفا بر اين جهالتي كه ما داريم او در جست و جوي ما باشد و در به در دنبال ما بگرده. ما از او گريزان باشيم. ما از او در حال فرار باشيم. او به انتظار ما، چشم به راه ما باشد و ما نسبت به او بي اعتنايي كنيم. ياللاسف او با ما يگانه باشد و ما نسبت به او بيگانه باشيم.

صياد پي صيد دويدن عجيبي نيست/صيد از پي صياد دويدن مزه دارد.

او در به در بگرده هل من تائبين! هل من سائلين! كسي هست كه امشب توبه كار بشه؟ كسي هست كه امشب در خانه ی من دست گدايي دراز كنه؟ هل من نادم! هل من سائلين! هل من تائبين! اونم چقدر وسايل فراهم كرده شب ماه رمضان و شب قدر احتمال قدر بيشتر و اون هم شبهای منسوب به ولایت حضرت امیر علیه الصلوة و السلام. ما امشب فرق شكافته اميرالمؤمنين را در خانه اش به شفاعت ميبريم. اون محاسن آغشته به خون اميرالمؤمنين را ما به شفاعت ميبريم. شب بيست و يكم ما نميدونيم چه جور بچه ها جمع شدن اون محاسن آغشته به خون رو غسل دادن. اون فرق شكافته در مقابل چشم بچه‌هايش نمايان شد. تشييع كردن جنازه ي مبارك امير عليه السلام را. وقتي آوردن براي دفن باز هم امام مجتبي عليه السلام بايد داخل قبر بشود این پارچه را باز كند صورتش را باز كند روي خاك بگذارد باز هم چشمش به فرق شكافته ی پدر بيفته. خاك بريزن روي قبر مقدس، بدن مقدس. اما دلها باز هم بسوزد به ياد حسين عليه السلام كه شب قدر شب زيارتي امام حسين هم هست ما زير آسمان هم که برويم امشب به سمت آسمان نگاه كنيم به سمت چپ و راست بگيم السلام عليك يا ابا عبدالله السلام عليك و رحمه الله و بركاته. باز هم اون پيكر غرق در زخم و جراحت را به شفاعت در خانه ی خدا ميبريم. اون پيكر غرق در زخم كه نفس وقتي مي‌كشيد خون از حلقه هاي زره می جوشید قلب شكافته، پيشاني شكسته، ديگر جاي يك بوسه ی خواهر بر بدنش باقي نمانده، صورت خودش را روي خاكهاي گرم كربلا نهاده، با خدا مناجات مي‌كرد، لا معبود سِواك صَبراً علي بلائك، تسليما لِأمرك، لا معبود سواك يا غياث المستغيثين[[63]](#footnote-63). صلي الله عليك يا مولای يا ابا عبدالله الحسين. پروردگارا به حرمت اميرالمؤمنين در فرج امام زمان ما تعجيل بفرما. قلب مقدس امام زمان را از ما راضي بگردان. خدايا به حرمت امام حسين گناهان ما را بيامرز. اين تيرگي معاصي را از چهره ‌ي قلب ما برطرف بفرما. خدايا محبت خودت را معرفت خودت و اوليائت را در دلهاي ما هر لحظه افزون بگردان. خدايا در دنيا و برزخ و محشر دست ما را از دامن اهل بيت كوتاه نگردان. ما را از منتظرين امام زمان محسوب بگردان. ما را از مُتنعّمین نعمتهاي شب قدر قرارمان بده . توفيق بهره برداري از امشب به همه ی ما عنايت بفرما. از همه آقايون محترم التماس دعا داريم چون دعا در غياب برادران مؤمن مستجاب ميشه درباره ديگران هر كسي درباره ديگران دعا كند انشاءالله خداوند همه ی ما را مشمول الطاف خاصه ی امام زمان قرار بدهد.

صلوات ختم بفرمایید

1. سوره ی طه، آیه ی 74 [↑](#footnote-ref-1)
2. مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی [↑](#footnote-ref-2)
3. نهج البلاغه، حکمت 417 [↑](#footnote-ref-3)
4. همان [↑](#footnote-ref-4)
5. همان [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی، جلد 2، صفحه ی 268 [↑](#footnote-ref-6)
7. همان [↑](#footnote-ref-7)
8. همان [↑](#footnote-ref-8)
9. همان [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره ی روم، آیه ی 10 [↑](#footnote-ref-10)
11. کشکول شیخ بهایی، جلد1، صفحه ی 291 [↑](#footnote-ref-11)
12. همان [↑](#footnote-ref-12)
13. اشاره به آیه ی 58 سوره ی فرقان [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره ی رعد، آیه ی 28 [↑](#footnote-ref-14)
15. مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی [↑](#footnote-ref-15)
16. همان [↑](#footnote-ref-16)
17. جامع السعادات، جلد 3 ، صفحه ی 48 [↑](#footnote-ref-17)
18. جامع السعادات، جلد3، صفحه ی 48 [↑](#footnote-ref-18)
19. همان [↑](#footnote-ref-19)
20. همان [↑](#footnote-ref-20)
21. مفاتیح الجنان، دعای کمیل [↑](#footnote-ref-21)
22. همان [↑](#footnote-ref-22)
23. همان [↑](#footnote-ref-23)
24. الکافی، جلد2، صفحه ی 272 [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره ی ق، آیه ی 22 [↑](#footnote-ref-25)
26. همان [↑](#footnote-ref-26)
27. همان [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره ی واقعه، آیه ی 41 [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره ی واقعه، آیات41 و 42 [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره ی واقعه، آیه ی 43 [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره ی واقعه، آیه ی 44 [↑](#footnote-ref-31)
32. سوره ی واقعه، آیه ی 45 [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره ی واقعه، آیه ی 45و46 [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره ی طه، آیه ی 124 [↑](#footnote-ref-34)
35. نهج البلاغه، خطبه 183 [↑](#footnote-ref-35)
36. نهج البلاغه، خطبه ی 183 [↑](#footnote-ref-36)
37. همان [↑](#footnote-ref-37)
38. همان [↑](#footnote-ref-38)
39. همان [↑](#footnote-ref-39)
40. همان [↑](#footnote-ref-40)
41. بحارالانوار جلد 70 صفحه ی 22 [↑](#footnote-ref-41)
42. همان [↑](#footnote-ref-42)
43. شعر صائب تبریزی، دیوان اشعار غزلیات، غزل شماره ی 3284 [↑](#footnote-ref-43)
44. سوره ی آل عمران، آیه ی 135 [↑](#footnote-ref-44)
45. سوره ی آل عمران، آیات 135 و 136 [↑](#footnote-ref-45)
46. سوره ی آل عمران، آیه ی 135 [↑](#footnote-ref-46)
47. سوره ی آل عمران، آیه ی 136 [↑](#footnote-ref-47)
48. سوره ی آل عمران، آیه ی 136 [↑](#footnote-ref-48)
49. بوستان سعدی، باب نهم در توبه و راه صواب [↑](#footnote-ref-49)
50. همان [↑](#footnote-ref-50)
51. همان [↑](#footnote-ref-51)
52. همان [↑](#footnote-ref-52)
53. بوستان سعدی، باب نهم در توبه و راه صواب [↑](#footnote-ref-53)
54. همان [↑](#footnote-ref-54)
55. سوره ی زمر، آیه ی 53 [↑](#footnote-ref-55)
56. همان [↑](#footnote-ref-56)
57. سوره ی انعام، آیه ی 54 [↑](#footnote-ref-57)
58. همان [↑](#footnote-ref-58)
59. سوره ی زمر، آیه ی 54 [↑](#footnote-ref-59)
60. ابوسعید ابوالخیر، رباعیات رباعی شماره 1 [↑](#footnote-ref-60)
61. الکافی، ج 8، صفحه ی 134 [↑](#footnote-ref-61)
62. المحجة البیضاء، جلد 8 صفحه ی 62 [↑](#footnote-ref-62)
63. مقتل الحسین مُقرَّم، صفحه ی 753 [↑](#footnote-ref-63)